أعوذ بالله سميع العليم من الشيطن الرجيم ، بسم الله الرحمن الرحيم

ان الحمدلله نحمده ونستعينه و نستغفره ونستهديه ونعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سيئات اعمالنا. انه من يهدی الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادیَ له وأشهدأن لااله الاالله وحده لاشريك له و أشهد أن محمداً عبده و رسوله. به این دیدار مبارک و پاک خوش آمدید و از الله میخواهم که این گرد هم آیی را در ترازوی خوبی های همه ای ما حساب نماید. در درس ششم از دروس سیرت مطهره ای مشرفه نبوی هستیم. آنچه را که رسول الله (ص) در دعوت سِری در سر زمین مکه انجام دادند در درس سابق ذکر نمودیم و آن حوالی سه سال کامل را در بر گرفت. و عدد مسلمانان در آخر این مرحله به اطراف شصت فرد از مردان و زنان بالغ شد. بر اهل مکه مشکل شده بود که اسلام را کاملاً ریشه کن بسازند. مشکل بود که شصت نفر را بکُشند. و خصوصاً که آنها از قبایل مختلف بودند و اکثر شان از اشراف بودند. در اینجا الله عز و جل به رسول کریم خود (ص) اجازه داد تا دعوت را جهر نمایند.

به مرحله ای جدیدی داخل میشویم و آن مرحله ای دعوت جهری است برای رسول الله (ص). در این مرحله، یا در اوایل این مرحله رسول الله (ص) دعوت خود را اعلان نمودند. در حالیکه بقیه ای مسلمانان به اندازه توانایی در سِرِیَت باقی ماندند. و این تدرج واضحی است در رساندن دعوت به مردمان . بالای رسول (ص) امر شد تا موضوع را ابلاغ نمایند. اول برای چه کسانی از مردم ابلاغ نمایند؟ عوض بقیه ای مردم به اقارب خود ابلاغ نمایند. و آنهم نوعی از تدرج در ارسال دعوت به مردم بود. آیه ای کریمه نازل شد وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ. و بترسان خویشاوندان نزدیک خود را. (الشعراء ۲۱۴) و چرا بخصوص أقربون؟ اولاً بخاطر دوستی فطری برای داعیه. یعنی اقارب شخص او را فطرتاً دوست میداشته باشند و آن نزدیک تر است که قبول شود. در بین اقارب مشکلات قبایلی و عنصری و غیر از آن از دیگر مشکلات وجود ندارد. او را فطرتاً دوست دارند و اجابت نزدیکتر

میباشد. دوم اهمیت قبیلوی که توسط آن از او دفاع میکنند. آن برای داعیه قوت میبخشد. خصوصاً اگر خانواده ای داعیه کلان باشد. اگر بر او ایمان بیآورند از داعیه در دعوت اش حمایت میکنند. سوم و آن بسیار زیاد مهم است اینکه دعوت اقارب مسؤلیت اول بر داعیه است. کلکم راعٍ و کُلکُم مسؤلٌ عن رعیَتِهِ. یعنی همه ایتان نگهبان هستید و همه ایتان مسؤل رعیت تان هستید. و اهمیت صله ای رحم و اهمیت دعوت اقارب از اینجا آمده است. فکر کنید که با داعیه در عمق خانه اش جنگ شود. در داخل خانه اش یا مردم اش یا قبیله اش. بدبختی بزرگ است. خانم اش قبول نکند، پسر اش قبول نکند. پدرش قبول نکند. این همه اموریست که کار دعوت را مشکل میسازد. از اینجاست که میگوئیم که نقطه ای بنائی موجود است تا توسط آن از این موقف خارج شویم. دعوت اقربین مهمتر است از دعوت عامه. به موقف لوط (ع) ببینیم وقتیکه قوم اش نزد اش آمدند تا با مهمان اش مراوده نمایند. برایشان چه گفت؟ گفت قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ. گفت اگر مرا بمقابلهٔ شما قوتی میبود یا پناه می گرفتم به قوم زور آور (چنین میکردم) (هود ۸۰).

لوط (ع) خانواده ای قوی نداشت. پس گفتت که اگر خانواده ای قوی میداشت از او دفاع میکردند. رسول الله (ص) به ارتباط این کلام میگویند رحمت اللهِ علیَ لوط لقد کان یَئوی الیَ رُکنٍ شدید. رحمت الله باد بر لوط که قوم قوی میخواست. یعنی از خداوند خانواده ای بزرگ میخواست. بعداً میگویند فَما بَعَثَ اللهُ بعدَهُ مِن نبيٍّ اِلاّ في ثَروَةٍ مِن قَومِهِ. پس بعد از او الله هیچ نبی ای را مبعوث ننمود مگر با ثروت بودن در قوم. بعید نیست که انسان به قوم خود اهتما نماید به عشیره ای خود اهتما نماید بشرطیکه از چیزی در ارتباط به عقیده اش و دین اش تنازل پیدا نشود. بر خلاف این موقف موقف شعیب (ع) بود وقتیکه قوم اش بر اعترض نزد اش رفتند گفتند وَلَوْلَا رَهْطُكَ ، اگر خانواده ات بزرگ نمیبود که از تو حمایت میکند، لَرَجَمْنَاكَ ، ترا سنگسار میکردیم. وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ. و نیستی توپیش ما گرامی قدر. (هود ۹۱). پس دعوت اقربین در بناء امم بسیار زیاد مهم است.

رسول (ص) وقتیکه این آیه برایشان نازل شد وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ بسرعت حرکت نمودند (ص). چه کار کردند؟ اقربین خود را برای طعام دعوت نمودند. چهل و پنج نفر از اهل خود را دعوت نمودند. تعداد زیادی است. چهل و پنج نفر را برای غذا دعوت نمودند. و دعوت به طعام قلب ها را نرم میسازد. در آن الفت است در آن مَوَدَت است. پس برای اینکه همرایشان در موضوع دعوت صحبت نمایند ایشان را برای غذا دعوت نمودند تا بخورند. و بعد از آن موضوع دعوت را برایشان ابلاغ نمایند. لاکن موضوع بسیار عجیبی را در این دعوت ملاحظه میکنیم. قبل از اینکه رسول الله (ص) صحبت را شروع کنند ابو لهب ایستاد شد و گفت: هؤلاء هُم عُمومَتُکَ و بنو عَمِّکَ فَتَکَلَّم و دَع الصُباة و اعلَم اَنَّهُ لیسَ لِقَومِکَ بالعَرَبِ قاطِبَتةً طاقة. یعنی این همه کاکا هایت و کاکا زاده هایت است. پس صحبت کن و صُباة یعنی اسلام را کنار بگذار و بدان که قوم ات بالای تمام عرب طاقت یا زور ندارد، الله اعلم. پس ابو لهب در باره ای موضوع دعوت و موضوع اسلام میشنوید لاکن قبلاً بر آن اعتراض نکرده بود. و با وجود کشف شدن بعضی مسلمانان کسی از قریش قبل ازاین بر آن اعتراض نکرده بود. چرا؟ بخاطریکه مسلمانان تنها به عبادات فردی اکتفاء میکردند. یعنی الله عز و جل را در خانه های خود پرستش میکردند. مردم قریش طوریکه در درس گذشته ذکر نمودیم فکر کردند که آنها مانند افعال بعضی اشخاص سابقه ایکه نصرانی شده بودند و یا حنفیت را برای خود دین قرار داده بودند عمل میکنند.

اهل باطل هر چه را که در خانه ات بدون مداخله بر مجتمع پرستش کنی مانع ات نمیشوند. اما اینکه محمد (ص) مردم را جمع میکند و آنها را بر ضد آنچه که بر آن هستند دعوت میکند و آنچه را که آنها میپرستند باطل قرار میدهد. و بعداً الله را در امور شان حاکم قرار میدهد. این را اهل باطل قریش نمی پذیرفت.این بود مبادرت ابو لهب. بعداً آنر با کلام شدیدی ادامه داد و گفت فَما رأیتُ أحداً جاءَ علیَ بنی أبیهِ بِشَرٍّ مِما جِئتَبِهِ. یعنی هیچ کسی را ندیده ام که برای اولاد پدر خود شری را

آورده باشد که تو آورده ای. رسول چه کردند؟ رسول (ص) سکوت اختیار نمودند. و مردم را دعوت نکردند و با ابی لهب در جدال داخل نشدند. و این حکمت بالغ نبوی است. ظرف حالا غیر مناسب است و مخالفت نزدیک است. از حکمت نخواهد بود که رهبر در چنین حالت دعوت بدهد. و ابو لهب کاکای رسول الله (ص) است. و او پیروانان دارد و نصر دهنده گان دارد. پس رسول الله (ص) مردم را در میعاد دیگری جمع میکنند. و کلام را خود شان شروع میکنند قبل از اینکه ابو لهب یا کسی دیگری از مردم شروع کند.

رسول (ص) مردم را بار دوم برای غذا جمع نمودند. می بینید که رسول (ص) در راه دعوت مصرف میکنند. دعوت تکلیف است. داعیه میدهد، نمی گیرد. داعیه مساعدت میکند. مساعدت نمی طلبد. داعیه خدمت میکند. خدمت نمی طلبد. در این وقتِ دعوت از اقارب، رسول الله (ص) در صحبت نمودن مبادرت ورزیدند. یعنی صحبت را اول خود شان شروع نمودند و منتظر ابو لهب یا غیر از او نشدند. فرمودند (ص). توجه نمائیم به کلام رسول (ص). کلام نهایت پر خطر در مکه در آن زمان است. گفتند: الحمدُ للهِ أَحمَدُهُ و أَستَعِينُهُ و أُمِنُ بِهِ و أَتَوَكَّلُ عَلَيهِ و أشهَدُ أَن لا اِلهَ الّا اللهُ وحدَهُ لا شريکَ لَهُ، یعنی تمام ثنا برای الله است. ثنای او را میگویم و از او کمک میخواهم سخن بسیار خطر ناک در مکه. وحدَهُ لا شريکَ لَهُ. لات و عُزَّه چه میکنند؟ و هُبَل و همه ای این بت که عبادت آنها را میکردند چه میکنند؟ بعداً گفتند (ص) اِنَّ رائدَ لا يَكذِبُ أَهلَهُ واللهِ الذی لا اله الا هو اِنِّي رسولُ اللهِ اِلَيكُم خاصّه و الى النّاسِ عامّه واللهِ لَتَمُوتُنَّ كَمَاتَنامونَ و لَتُبعَثُنَّ كما تَستَيقِظُونَ و لَتُحاسَبُنَّ بِمَا تعمَلونَ و اِنَّهَا الجَنَّتُ اَبَداً اَو النَّارُ اَبَداً. یعنی پیش قدم؟ به اهل خود دروغ نمیگوید. قسم به الله که من فرستاده شده ام برای شما بطور خاص و برای مردم بطور عام. والله خواهیند مرد مثل اینکه به خواب می روید و دوباره زنده کرده خواهید شد مثل اینکه از خواب بیدار میشوید. و بر هر عملی که میکنید محاسبه خواهیند شد. و یا جنت ابدی است و یا دوزخ ابدی. خطاب بسیار کوتاه، و لاکن رسول (ص)

کلیات اساسی عقیده را در آن جمع نموده بودند. مغز پیغام را در آن واضح نمودند. مثل اینکه ایشان تقریباً تقریباً بر بت های قریش و بر مستفیدان این بت ها جنگ را اعلان نمودند. نتیجه ای این خطاب بسیط در ظاهر اش، در باطن عمیقاً دلالت میکند به دوموقف متبین اقارب رسول (ص). موقف اول موقف ابی طالب بود. ابو طالب کاکای رسول الله (ص) که ایشان را بیشتر از اولاد خود دوست داشت. و بعد از وفات جد ایشان عبدالمطلب کفالت ایشان را بدست گرفت. موقف اش از بزرگترین مواقف استفهام در تاریخ است. در پهلوی رسول الله (ص) ایستاده ایشان را با تمام توانایی تشویق مینمود. لاکن در دین ایشان داخل نشد. تمام زحمات دین را کشید ولی از شرینی آن لذت نگرفت. قربانی، بذل، جهاد، عطاء، زحمت، نگهبانی ولاکن ایمان نه. سبحان الله! إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ. (یا محمد) هر آئینه تو راه نمی نمائی هر که را دوست میداری و لیکن خدا راه می نماید هر که را خواهد. (القصص ۵۶)

ابو طالب ایستاده شد و گفت: معاونت ات و قبول کردن نصیحت ات و شدت تصدیق نمودن حرف هایت چقدر برای ما محبوب است. و این اولاده ای پدر ات جمع شده اند. و من یکی از ایشان هستم. جز اینکه من ایشان را به آنچه که تو می پسندی تشویق میکنم. طبعاً مقصد اش به تشویق نمودن شان به نصرت ایشان (ص) بود. و توجه کنید به این کلمه ای بسیار مهم! فامضي بِما أُمرت، پس بکن آنچه را که به آن امر شده ای. سبحان الله، یعنی او میداند که این الله عز وجل است که ایشان را بر این کار امر نموده است و او را از نزد خود نآورده اند (ص). بعداً ابو طالب تکمیل میکند و میگوید: که واللهِ هنوز هم نه ترا احاطه میکنم و نه ممانعت. جز اینکه خودم (اینرا به بسیار بساطت میگوید) جز اینکه خودم توانائی جدائی از دین عبدالمطلب را ندارم. یعنی عبدالمطلب متیقن بود که ایشان رسول از جانب الله سبحانه و تعالی هستند. و این کلام بالایشان امر شده است و آنرا از نزد خود نآورده اند. و ایشان صادق اند و دروغ نمیگویند. و بآنهم میگوید نفس ام مرا اجازه

نمیدهد که از دین عبدالمطلب جدا شوم. آه یا ابا طالب! تناقض نا مطبوع. چه چیزی بین اش و بین ایمان ایستاد شد؟ تقلید ها. تقلید ها. مقدس شمردن رأی پدران و اجداد و خانواده ها حتی اگر مخالف حق هم بود. این بود جریمه در پشت مصیبت بزرگی که به ابو طالب اتفاق افتاد و به غیر از ابو طالب از کسانیکه بر منهج پدران خویش ماندند. و الله عز و جل را نپزیپرفتند و بامنهج رسول کریم اش مخالفت کردند.

مهم در این کلام اینکه دفاع ابو طالب از رسول الله (ص) از روز اولیکه رسول الله (ص) دعوت را جهراً به اقارب خود اعلان نمودند واضح بود. و از جانب دیگر ابو لهب برخاست و بر دشمنی خود اسرار ورزید. گفت هذهِ واللهِ سَوئَة خُذوا عَلَى يَدِهِ قَبلَ أَن يَأخُذَ غَيرُكُم. یعنی این شریر است. دست اش را بگیرید قبل از اینکه کسی دیگری بگیرد. پس ابو طالب گفت: واللهِ لَنَمنَعَنَّهُ ما بَقينَا. پس واضح شد که در اهل رسول الله (ص) دو موقف موجود بود. یک موقف مدافعی به زعامت ابو طالب و موقف مهاجمی به زعامت ابو لهب.

بعداً اوامری از طرف الله عز و جل نازل شد که رسول (ص) دائره ای دعوت را توسعه بدهند. و در بین تمام قبایل قریش فریاد بلند نمایند. پس در بالای تپه ای صفا ایستاد شدند (ص) و ندا نمودند: یا بنی فِهر یا بنی عَدی یا بنی هاشم یا بنی مخزوم! به همه گروه های قریش ندا نمودند تا اینکه جمع شدند. و اگر کسی آمده نمیتوانست نماینده ای را می فرستاد تا ببیند و خبر بدهد که او کیست. یعنی موضوعی بسیار بزرگ بود. پس ابو جهل آمد، طوریکه ابن عباس در روایت بخاری میگوید. پس ابو لهب آمد و قریش آمد. سبحان الله، ابو لهب را بطور خصوصی نام برده است بخاطر اینکه موقف اش درین حادثه چنین بوده است. پس ابو لهب آمد و قریش آمد. پس رسول الله (ص) گفتند: اَرأَيتَكُم لَو أَخبَرتُكُم أنَ خَيلاً بِالوادي تُريدُ أن تُغيرَ عَلَيكُم أَكُنتُم مُصَدِقي؟ یعنی اگر برایتان خبر بدهم که در وادی خیل یا لشکری از اسپ ها است که میخواهند بالای شما حمله نمایند آیا حرف ام را باور میکنید؟

موضوع بسیار جدی است. به ثبوت احتیاج است، و بآنهم گفتند بلی. ما دَرَّبنا علیکَ اِلّا صِدقاً. یعنی در تو جز صدق دیگر چیز ندیده ایم. رسول الله (ص) گفتند فَإِنِّي نَذِيرٌ بِكُم بَينَ يَدَى عَذابٍ شَديدٍ. یعنی پس من شما را بر عذاب شدید انذار میکنم. رسول (ص) حجت خود را بیان مینمایند. اول از ایشان پرسیدند آیا حرف ام را باور میکنید. گفتند بلی در تو جز صدق دیگر چیز ندیده ایم. یعنی تماماً معتقد هستند که این مرد دروغ نمیگوید. پس آنها را با انذاری که آمده بودند (فَإِنِّي نَذِيرٌ بِكُم بَينَ يَدَى عَذابٍ شَديدٍ) انذار نمودند. اگر انذار مرا به لشکر و دشمن باور میکنید پس باید انذار ام را به عذاب شدید هم باور کنید اگر بر آنچه که حالا هستید باقی بمانید. یعنی عبادت بت ها و آنها را در حیات تان حاکم ساختن.

ابو لهب سکوت نکرد طبعاً، گفت تَبّاً لَکَ سائرَ اليَومِ أَلِهَذا جَمَعتَنا؟ پس سوره ای کریمه ای تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ نازل شد. مشکل واضح نزد ابولهب موجود است که او را در این ایمان داخل شدن مانع میشود. مشکل ابی طالب تقالید بود. مشکل نزد ابولهب ترس و بزدلی شدید بود. بالای عرب زور ما به قدرت تغییر مألوف یا عادات کهنه نمی رسد. نزد ابولهب مانعی وجود ندارد که در پهلوی قوی ایستاد شود ولو که مخالف حق هم باشد. و نزد اش مانعی وجود ندارد که برادر زاده ای خود را یا حق را بصفت عام زیر پای کند حتی اگر از اقارب و خانواده اش هم باشد. این بود آنچه که او را راضی ساخته بود. پس اعلان برای قریش شد و اعلان برای اقارب رسول (ص) قبل از آن شده بود. بعد از آن اعلان وسیع تر آمد. اعلان عام برای اهل مکه. قریش و غیر آن. تدرجی را که رسول الله (ص) به کار انداختند بسیار واضح است. اقارب، بعداً قریش، بعداً همه ای مردم. الله عز و جل فرمود فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ. پس آشکار کن بآنچه فرموده میشوی و اعراض کن از مشرکان. (الحجر ۹۴) دعوت را برای تمام مردم عام بساز. فَاصْدَعْ یا محمد (ص) فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ. توجه کنیم که در این آیات دو امر متلازم یا غیر منفصل و جدا ناشدنی در

مرحله ای جهریتِ دعوت واضح است. امر اول با وجود خطر آن، اعلان دعوت برای همه مردم است. امر دوم اعراض عن المشرکین به معنای عدم جنگ با مشرکین است. و این معنای ضمنی را متضمن می شود. و آن اینست که مشرکین به اندازه ای توانائی خود کوشش خواهند کرد که امتداد این دعوت را توقف بدهند. و این آن کلامیست که ورقه ابن نوفل آنرا قبلاً به رسول الله (ص) اشاره کرده بود. و بر رسول (ص) است که در این مدت از برخود نمودن با کفر اجتناب بورزند. از برخود نمودن تماماً اجتناب بورزند. وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ. حتی اگر دسیسه کنند و تعذیب کنند بلکه حتی اگر قتل کنند. وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ. این ظروفِ مرحله ای معینی بسیار دقیقی بود که در این دوره ای حیات رسول الله (ص) دعوت از آن میگذشت. پس رسول الله (ص) آنچه را بالایشان امر شده بود آشکار نمودند.

در مکه چه اتفاق افتاد؟ در مکه انفجار رخ داد. احساسات غضب و استنکار و نپذیرفتن دعوت، اجتماعات پلان ها و دسایس. جنگ، جنگی که بخشش در آن نبود. مسلمانان در مکه به استثنای رسول الله (ص) اسلام خود را اعلان نکرده بودند. و احدی از بشر از رسول الله (ص) در مکه مدافعه نکرد مگر ابو طالب. و رسول الله (ص)، به این کلام هم خوب توجه کنید. رسول (ص) دفاع ابو طالب را با وجود کافر بودن اش قبول کردند. رسول (ص) مرد واقعی بودند. قدر اهمیت موقف را میدانستند. نگفتند او کافر است و جائز نیست که از من حمایت کند. ولی ضمناً در یک کلمه ای از دین تفریط نه نمودند. پائین نآمدند، تبدیل نکردند، تغیر ندادند (ص). مساعدت بدون شرط از ابی طالب. پس این موقف رسول الله (ص) بود با ابی طالب و با مکه به صفت عام.

مکه چه کرد. قبل از صحبت در باره ای پلان مکه در از بین بردن دعوت اسلامی بیآئید جستجو نمائیم که موانع قبول نکردن اسلام نزد اهل مکه چه بود. چرا مردم مکه ایمان نمی آوردند؟ آیا به دعوت

قانع نشده بودند؟ چرا با دعوت جنگ نمودند و آنرا نصرت ندادند؟ با وجودیکه رسول (ص) از خود شان بود.

از داخل خود شان. آیا حقی را که رسول الله (ص) آورده بودند درک کرده نتوانستند؟ آیا با وجود اینکه هر کسی مغز مختلف دارد معنای پیام را نه فهمیدند؟ من به این مطلقاً معتقد نیستم . علی الأقل برای اغلب مردم پیام بسیار بسیار واضح بود. طوریکه الله عز و جل در کتاب کریم خود فرموده است: وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا. و انکار آن کردند از روی ستمکاری و تکبر و باور داشته بُوَد آن را دلهای ایشان. (النّمل ۱۴) قرأن کلام معجزه آمیز است. و آنها اهل لسان اند. یعنی خوب میدانند که این کلام از کلام بشر نیست. و آنها تماماً تصدیق میکنند که این پیغمبر واقعاً پیغمبر است و دروغ نمیگوید.

ببینید که مردم به چه اندازه ای به ایشان باور داشتند، حتی از دشمنان. ببینید که أُبَی ابن خَلَف با رسول الله (ص) مقابل میشود و برایشان میگوید من ترا قتل خواهم کرد. و رسول الله (ص) برایش میگویند بلکه من ترا قتل خواهم کرد انشاء الله. و بعداً چند روزی گذشت و أُبَی ابن خَلَف برای جنگ رسول الله (ص) در جنگ أُحُد بر آمد و رسول الله (ص) با تیری او را زدند که توسط آن در شانه اش خدشه یا خط بسیار خفیفی وارد شد. و أُبَی ابن خَلَف نزد قوم خود رفت و گفت که می میرم. و مردم برایش گفتند که این چیز بسیار بسیط است. پس أُبَی ابن خَلَف گفت که او در مکه به من گفته بود که من ترا قتل خواهم کرد. پس والله اگر بر من تُف کند مرا قتل میکند. سبحان الله به این حدی که به کلام رسول الله (ص) صداقت داشتی عقل ات کجا بود او أُبَی؟ عقل کسانیکه حرف ات راشنیده بودند کجا بود که هنوز هم با نبی جنگ میکردند (ص). پس اهل مکه یقین داشتند که آنچه را که رسول الله (ص) با آن آمده اند حق است، هیچ شکی در آن نیست. پس برای چه قبول نمی کردند؟ گفتیم که سببی از اسباب تقالید بود مثل موضوع ابی طالب. و گفتیم که سبب دوم ترس

بود، مانند حکایت ابی لهب. اسباب زیاد دیگر هم بود. ممکن کسی بتواند یکی یا دو یا سه یا ده سبب از اسباب دیگر جمع نماید. لاکن مهم اینکه در نهایت آنها برای این اسباب در اسلام داخل نشدند. از اسبابی که بعضی مردم را مانع شد به اسلام داخل شوند تعصب قبیلوی بود. در بین خود قریش قبایل مختلف موجود بود. ببینید ابو جهل چه میگفت. ابو جهل از بنو مخزوم میگفت: تَنازَعنا نحنُ و بنو عبدِ مَنافُ الشَّرفَ. أطعَموا فَأَطعَمنا و حَمَلوا فَحَمَلنا و أَعطَوا فَأَعطَينا حتى اذا تَحاذَينا على الرَّكبِ و كُنا كَفَرَسَي رِهان قالوا لنا نبي يأتيهِ وحيٌ مِن السّماء فَمَتى نُدرِكُ هذهِ؟ ما و بنو عبد مناف بالای شرف منازعه نمودیم. طعام دادند ما هم طعام دادیم، حمل کردند ما هم حمل کردیم، دادند ما هم دادیم، تاکه مانند دو اسپ سوار در مسابقه یکجا شدیم، گفتند ما نبی داریم که از آسمان برایش وحی میآید. پس ما آن را از کجا کنیم؟ یعنی در بین مارقابت بزرگ وجود داشت و در رقابت به درجه ای بسیار نزدیک رسیدیم، بعداً موضوعی را در میان آوردند که ناممکن است که به چیزی که آنها رسیده اند ما هم برسیم. پس این را چه وقت پیدا خواهیم نمود؟ بعداً در عقاب میشود و میگوید: والله لا نؤمن به ابداً و لا نصدقه. والله هرگز به او ایمان نمی آوریم و او را باور نمی کنیم.

تعصب قومی یا قبیلوی یا ملیت معین تعصب جاهلیت است. و سبحان الله دشمنان امت از زمان قدیم بدینسو از آن استفاده میکنند تا به حال و تا به روز قیامت. نقطه ایکه توسط آن انگلیس و یهود در سقوط دادن خلافت عثمانی داخل شدند تفرقه انداختن بین مسلمانان بود. عرب و تُرک. نقطه ایکه فرانسوی ها توسط آن در سقوط دادن الجزائر داخل شدند تفرقه بین مسلمانان بود. عرب و بربر.نقطه ایکه شاس ابن قیس یهودی لَعَنَهُ اللهُ توسط آن در تفرقه بین انصار، اَوس و خزرَج داخل شد دامن زدن تعصب قومی و قبیلوی بین ایشان بود

.بعضی مردمان را کبر مانع داخل شدن به اسلام شد. و چقدر مردم به سبب کبر از راه راست امتناع ورزیدند. از اول خلقت آدم (ع) وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ

وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ. و چون گفتیم به فرشتگان سجده کنید آدم را، پس سجده کردند مگر ابلیس قبول نکرد و سر کشی نمود و گشت از کافران. (بقرة ۳۴) یعنی واضح است که کبر به کفر می کشاند. مگر ابلیس قبول نکرد و سر کشی نمود و گشت از کافران. کبر طوریکه رسول الله (ص) آنرا تعریف نموده اند، کبر بَتَرُ الحَقِ و غَمطُ النَّاسِ.بَتَرُ الحَقِ، حق را میداند و از آن منکر میشود، و غَمطُ النَّاسِ یعنی احتقار یا تحقیر نمودن مردم. به سخن ولید ابن مُغیرة گوش بدهید که قرأن الکریم آنرا حکایت نموده است. الله عز و جل در کتاب خود فرموده است: وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْءانُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ. و گفتند چرا فرو فرستاده نشد این قرأن بر مرد بزرگ از این دو ده (الزُخرُف ۳۱). این دو قریه مکه و طائف است. مقصد اش که بود؟ مقصد اش از عظیم در مکه الولید ابن مُغیرة بود و عظیم در طائف عُروَة ابن مسعود ثَقَفي بود. پس می گفت که اگر قرأن برای یکی از مردان بزرگ نازل می شد به این دین ایمان می آوردیم. طبعاً رسول (ص) بزرگترینِ خلق است. لاکن آنها عظمت را با کثرت پول و اموال قیاس میکنند نه به قیمت اخلاق و دین و عقیده. الله عز و جل در کتاب کریم خود واضح نموده است که کسی که به صفت کبر توصل بجوید نا ممکن است که از حق پیروی نماید. الله عز و جل فرموده است: سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ. باز خواهم داشت از تأمل در آیات خود کسانی را که تکبر میکنند در زمین به ناحق و اگر ببینند هر نشانه که هست، ایمان نیاورند و اگر ببینند راه راستی، راه نگیرند آن را و اگر ببینند راه گمراهی را ، راه گیرند آن را این به سبب آن است که ایشان دروغ پنداشتند آیات ما را و از آن غافل ماندند. پس الله عز و جل خود اش کسانی را که در باره ای آیات اش کبر می ورزیدند سبحانه و تعالی از تأمل باز خواهد داشت.

و از مردمان کسانی بودند که خوف از دست دادن آقایی و حکومت در سر زمین مکه آنها را از قبول نمودن حق منع کرد. رسول (ص) الله سبحانه و تعالی را در امور بندگان حاکم میخواهند. و

ایشان (ص) ناقل هستند از رب العزت و قالین را از زیر پا های زعمای مانند ابو سفیان و غیر او بر می دارند. و آن در صورتی که اگر دین اسلام در مکه منتشر شود. خوف از دست دادن حکم معوق بسیار بزرگیست در یکجا شدن به دعوت صالحه.

و از بین مردمان مکه کسانی بودند که بخاطر مصالح مالی خود یعنی بخاطر مال و دارائی دعوت را رد کردند. آنها از وضع حالی کافر و اشراکی مکه مستفید بودند. مکه جای آرام بود و تجارت رونق شدیدی داشت و اگر عرب با رسول الله (ص) در جنگ میشد مملکت آرام به مملکت فتنه ها و جنگ ها مبدل میشد. و این حالت برای تجارت مساعد نبود. طوریکه مشرکین ممثل اغلب یا تمام ساکنین جزیره ای عرب بودند رفتن به مکه را بعد از اسلام رد میکردند. بلکه مکه را تحت محاصره اقتصادی قرار میدادند. چه میشد اگر تاجران بزرگ خارج مکه ایمان می آوردند؟ آیا از مکه طعام و تجارت را منع نمی کردند؟ و این کار واقعاً بعد از چند سال اتفاق افتاد وقتیکه ثُمامه ابن أُثال (رض) مَلک یمامه اسلام آورد. طعام را از مکه منع کرد و مکه در اثر آن شدیداً ضرر دید. از اینرو خوف بر مصالح مادی و شخصی و مصالح تجاری سبب رئیسی برای مشرکین در عدم قبول نمودن دعوت بود.

و از مردمان در مکه کسانی بودند در خوف از دست دادن شهوات خود و ملذات خود بود. اسلام دعوت اصلاحیست، به فضیلت دعوت میدهد و به مکارم اخلاق و دوری از معصیت ها و گناه ها دعوت میدهد. و اهل باطل قیود را نمی خواهند.باید با دعوت های که زنا و برهنگی و ظلم و فساد را منع می کند محاربه شود. و انسان به هر اندازه ایکه انغماس یا دوستی اش با شهوات اش باشد به همان اندازه جنگ اش با اسلام میباشد. متوجه باشیم که ما تنها در باره ای تاریخ اهل مکه حرف نمیزنیم. این موانع در اهل مکه موجود بود و در عصر های بعد از آن موجود بود و در عصر های قبل از آن موجود بود و تا روز قیامت باقی خواهد ماند بخاطریکه آن سنت است. چیز های است در فطرت نفسی بشر به صفت عام که از پذیرفتن دعوت صالحه مانع میشود.

و بعضی مردمان را حماقت یا غباء و کند ذهنی یا قید فکر شان از داخل شدن به این دین مانع شد. به معبودان متعدد عادت نموده است. وقتیکه یک کسی نزدش آمد و خبرش نمود که معبود بر حق یکی است

عقل اش این أمر را قبول نمیکند، گفت: أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَٰهًا وَاحِدًا إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ ، آیا گردانید معبودان متعدد را یک معبود هر آئینه این چیزیست عجیب. (ص ٥) و لاکن سبحان الله، عجیب این است که إنسان عقیده داشته باشد که در کون بیشتر ا ز یك معبود باشد. و قضیه قضیه ای عقلی است، مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَٰهٍ إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ. هیچ فرزند نگرفته است خدا و نیست همراه او هیچ معبود دیگر آنگاه ببردی هر معبود چیزی که آفریده بود و هر آئینه غالب آمدی بعضی ایشان بر بعضی بپاکی صفت می کنم خدای را از آنچه بیان می کنند (المؤمنون ٩١) دلیل عقلی لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ. اگر بودی در آسمان و زمین خدایان چند غیر خدا هر دو تباه گشتندی پاکی خدائراست خداوند عرش از آنچه می کنند. (الأنبياء ٢٢)

عجیب این بود که کفار عقول خود را مناقضه میکردند مثل اینکه اصلاً نمیشنوند و دارای قلوبی اندکه با آن تفقه کرده نمیتوانند. لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ. ایشانرا دلهاست که نمی فهمنند بآن و ایشان را گوشها است که نمی شنوند بآن ایشان مانند چهارپایان اند بلکه ایشان گمراه تر اند، ایشانند بی خبران

(الأعراف ١٧٩) کفار در قضیه ای وحدانیت الله عز و جل با خود شان تناقض مینمودند. به قول سبحانه وتعالی در کتاب کریم أش گوش بدهید. قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (٨٤) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (٨٥) قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (٨٦) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ (٨٧) قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (٨٨)

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ (۸۹) بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۹۰) بگو کراست زمین و آنچه در آنست (بگوئید) اگر میدانید. گویند این همه خدای تراست بگو آیاپند پذیر نمیشوید. بگو کیست پروردگار آسمانهای هفت گانه و پروردگار رب عرش بزرگ. خواهند گفت این همه خدای راست بگو آیا پس نمی ترسید. بگو کیست آنکه بدست اوست پادشاهی هر چیز و او زینهار میدهد و زینهار داده نمیشود بر خلاف او (بگوئید) اگر می دانید. خواهند گفت این همه خدای راست بگو پس چگونه فریب داده می شوید. بلکه آورده ایم بایشان سخن راست را و هر آئینه ایشان دروغ می گویند. (المؤمنون ۸۴ – ۹۰)

خوب اگر همه چیز در تصرف الله سبحانه و تعالی است طوری که اعتراف میکنند پس چرا حکم را به غیر از او تعالی میسپارند؟ این نقطه ایست که عقول شان را از جواب منغلق و مسدود نموده است. بعض مردم را غباء و حماقت شان اجازه نمیداد تا بفهمند و درك نمایند که الله سبحانه و تعالی از بشر رسولی بفرستد. فکر بسیط اش حکمتی را درك کرده نمیتوانست که در اطراف آن وجود داشت. چه میخواستند؟ مَلَك میخواستند. وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا (الإسراء ٩٤) وباز نداشت مردمان را از آنکه ایمان آرند وقتی که آمد به بایشان هدایت مگر آنکه گفتند آیا خدای تعالی آدمی را پیغامبر فرستاده است. و جواب شان را الله عز و جل با جواب عقلی میفرماید. قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا. بگو اگر می بودند در زمین فرشتگان که می رفتند با اطمینان هر آئینه پیغامبر میفرستادیم برایشان از آسمان فرشته را. (الإسراء ۹۵)

اگر ملك را نازل میکردیم آیا او را پیروی میکردید؟ اگر در نصف شب نماز میخواند میگفتی من بشر هستم و أو از ملائك است و من کار او را کرده نمیتوانم. اگر في سبیل الله جهاد کند، اگر خود را نثار کند، اگر پول خود را در راه الله انفاق کند، اگر هر چه را که در راه الله بکند میگویی او میداند

و کار اش او مَلك است و من بشر. پس نميتوانم فعل او را انجام بدهم. و اگر مَلَك را متلبس درصورت بشر نازل ميكرد، ميگفتند او يك ملك است و در لباس بشر پنهان شده است. وَقَالُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنْظَرُونَ. و گفتند کافران چرا فرود نه آورده شد بر پیغامبر فرشته ای و اگر فرو فرستادیم فرشته را به انجام رسانیده شدی کار باز مهلت داده نشوند. (الأنعام ٨) حکمت الله عز و جل مقتضی بر این است که اگر مَلَک یا فرشته را بالای قومی نازل کند او را برای عذاب و هلاک نمودن نازل میکند بعد از اینکه پیغمبران را تکذیب نمودند. وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ. و اگر میکردیم آن فرستاده را فرشته ای لازم میشد که کنیم اش مردی (یعنی به شکل مردی) و هر آئینه مشتبه میکردیم بر ایشان آنچه الحال اشتباه میکنند. (الأنعام ٩)

و بعضی مردم را غباء ایشان از فهمیدن روز بعث بعد الموت و روز قیامت جلوگیری کرد. و آن بر ایشان از بزرگترین مشاکل در این دین جدید بود. ایشان موضوع را با قیاسات محدود خود قیاس میکردند. و ا گر قدرت الله عز و جل را درك میکردند، میدانستند که او را نه در زمین و نه در آسمان کسی عاجز کرده میتواند. الله سبحانه و تعالی در وصف حال ایشان میفرماید: وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَى وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ. و قسم خوردند به خدا بمحکم ترین سوگند های خود که بر نه انگیزد خدا مرده را (این قسم است. قسم میخورند. متیقن هستند که الله عز و جل مرده را بر نمی انگیزد) آری بر انگیزد وعدهٔ درست لازم شده بروی و لیکن بیشترین مردمان نمی دانند. (النّحل ٣٨)

به موقف عاص ابن وائل و یا در روایت دیگر به أُبَي ابن خَلَف ببینید. نزد رسول الله (ص) آمد و در دست اش استخوان رمیم یا پوسیده بود. و آنرا خورد میکرد و به هوا می پاشانید و می گفت یا محمد آیا می گویی که الله اینرا دو باره زنده میکند؟ فرمودند (ص) بلی الله تعالی ترا می میراند و دو باره

زنده میکند و بعداً به آتش حشر میکند. و آیات نازل شد و توجه کنید، آیات به عقول خطاب میشود. الله سبحانه و تعالی فرمود: أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ (۷۷) وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ. قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ. آیا ندانسته است آدمی که ما آفریدیم او را از نطفه پس ناگهان وی خصومت کننده آشکار شد. زد برای ما مثالی و فراموش کرد آفرینش خود را گفت که زنده کند استخوان ها را در حالتی که آن کهنه شده باشد. بگو زنده کندش آن که آفرید او را اول بار و او به هر قسم آفرینش داناست (یسٓ ۷۷-۷۹) این دلیل اول است. دلیل دوم: الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ. آنکه پیدا کرد برای شما از درخت سبز آتش را پس ناگهان شما از آن درخت آتش می افروزید.(یسٓ ۸۰)

چیز های متناقض، الله عز و جل از درخت سبز مملوء از آب آتش را آفریده است. او به هر چیز قادر است سبحانه و تعالی. بعداً دلیل سوم: أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَى وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ. آیا نیست آنکه آفرید آسمان ها و زمین را توانا بر اینکه بیآفریند مانند ایشان و اوست آفرینندهٔ دانا (یسٓ ۸۱)، خلق نمودن آسمان ها و زمین بزرگتر است از خلق نمودن انسان. و لاکن اکثر مردم نمیدانند. پس آن حقیقتی که سماوات و الارض را آفریده است قادر است که انسان را هم بآفریند. بلی و هو الخلاق العلیم، بعداً خلاصه: إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۸۲) فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ. جز این نیست فرمان خدا چون بخواهد آفریدن چیزی را که بگویدش بشو پس می شود. پس پاک است آنکه بدست اوست پادشاهی هر چیز و بسوی او باز گردانیده شوید. (یسٓ ۸۲،۸۳)

بلکه در بین اهل مکه مردمانی بودند که آنقدر غبيء و احمق بودند که بر خود قرأن کریم اعتراض گرفتند. و قرأن کریم کلام الله عز و جل است کلام بشر به آن شباهت ندارد و نمیتوانند لَا يَأْتِيهِ

الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ. راه نمی یابد بدو باطل از پیش روی او و نه از پس پشت او فرستاده شده از خدای دانا ستوده. (فصلت ۴۲) و عرب در عهد رسول الله (ص) با معرفت ترین مردم و روان ترین آنها در زبان عربی بودند. با تمام علم می دانستند که این از توان آنها و از توان بشر خارج است. لاکن سبحان الله اینکار چشمان شان نبود و لاکن کار قلب هایشان بود که در سینه هایشان بود. در باره ای قرأن گفتند که آن شعر است و گفتند که جادوست و گفتند که انت است. و چیز های دیگری گفتند که انشاء الله در بارهء آن به تفصیل صحبت خواهیم نمود. مهم این که این و غیر از این موانع داخل شدن مردم در اسلام عظیم بود. و شروع کردند به پلان ساختن و تدابیر بر ضد این دین که سنت سابقه است تا روز قیامت.

جنگ بین حق و باطل، وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً. این تملق کنندگان آرزو کردند که شما نیز کافر شوید چنانچه ایشان کافر شدند تا برابر باشید.(النسأ ۸۹) این قانون را حفظ کنید، با دعوت های صحیح باید محاربه صورت بگیرد. و اهل باطل باید ضد اش جمع شود. شاید معرکه به تأخیر انداخته شود ولی حتماً شدنی است. شاید صورت های مختلف را بخود بگیرد لاکن حتماً باید اتفاق بأفتد.

پس کفار مکیده را شروع کردند و طریق آن را اختیار کردند و همان طریقی بود که کفار در صدر تاریخ آن را اختیار کرده بودند و امثال شان تا امروز آن را اختیار می کنند. و آن تا روز قیامت همینطور خواهد بود. این سنت الله سبحانه وتعالی است. و لن تجد لسنت الله تبدیلاً.

پس بطور متدرج خطوات و پلان های خود را برای توقف دادن نشر اسلام اتخاذ کردند. سبحان الله در هر زمان همین خطوات و پلان ها تکرار میشود. به قول عز و جل بنگرید أَتَوَاصَوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ. آیا با یکدیگر وصیت کرده اند به انکار بلکه ایشان گروه سرکش اند. (الذاریات ۵۳) به

یکدیگر با همان اسالیب و طرق توصیه می کردند. اگر چه نظر به اختلاف زمان و مکان اختلافات کوچك وجود داشت. و لاکن به همان طرق و افکار صد راه بود.

مرحله ای اول صد راه دعوت اسلامی و توقف دادن نشر اسلام چه بود؟ این مرحله ای اول مرحله ای کوشش های منفی بود. کوشش اول در مرحله ای منفی تحیید انصار یا بیطرف ساختن حامیان بود. انصار رسول الله (ص) در مکه که بود؟ گفتیم که جز از یکنفر کسی دیگری نبود که نصرت خود را با رسول الله (ص) اعلان کرده بود. و آن ابو طالب بود. نزد ابی طالب رفتند و برایش گفتند که این برادر زاده ات ما را در انجمن ما و در مسجد ما اذیت میکند. او را از این کار باز دار. توجه کنید که وقتیکه ابو طالب این کلمات را شنید متأثر شد ولو به درجه ای. پس ابو طالب به رسول الله (ص) گفت " این پسران کاکایت میگویند که تو آنها را در مسجد شان و انجمن ایشان أذیت میکنی پس أذیت شان را انتها بده". واضح است که ابو طالب متأثر شده بود. پس رسول الله (ص) چشمان خود را بطرف آسمان بلند نمودند و فرمودند "آیا این آفتاب را می بینید؟" گفتند بلی، فرمودند " فما أنا بِأَ قدَر أن أدَعَ ذلكَ منکم علی أن تُشعِلوا مِنها بِشُعلةٍ. یعنی اگر این کار مانند شعله ای آفتاب شما را بسوزاند آن را، یعنی این دین را کنار گذاشته نمیتوانم. پس ابوطالب گفت، متوجه شوید که ابو طالب یکصد و هشتاد درجه تغییر کرد، اول به رسول الله (ص) میگفت که از أذیت کردن قریش دست بردار حالاچون ثبات رسول الله (ص) را دید. گفت برادر زاده ام هرگز دروغ نگفته است پس راشدانه برگشت نمائید. پس قوم را امر نمود تا بر گردند و رسول الله (ص) را بگذارند. پس محکم بودنِ داعیه و اطمینان اش به الله عز و جل و دین اش و تعظیم اش در موضوع امانتی که آن را حمل میکرد بالای کسانی که در اطرافش بودند أثرا نداخت. این صلابت یا قوت بصورت طبیعی به اتباع و دوستان و نزدیکان شان انتقال کرد. بلکه به ابی طالب انتقال کرد در حالیکه او کافر بود. ابو طالب در اول مذبذب یعنی متردد بود. لاکن اسرار رسول الله (ص) او را

وادار نمود تا خواسته های کفار را بدون اجابت طلب شان رد کند. با وجود این که او نه خواستار جنت بود و نه از دوزخ ترس داشت پس چه ماند تا از مومنین بترسد.

دیگر اینکه این صلابت یا استحکام در داعیه تاثیر منفی ای بالای دشمنانش داشت. وقتیکه دشمنِ مجهز با صلاح و دارای قدرت و تمکین داعیه ای ثابت و محکم را می بیند که در مبادی و اسلامِ خود محکم است کیان یعنی پیکرش متزلزل می شود. در مقابلِ داعیه به لرزه میآفتد اگر چه که به ظاهر خارجی خود متمکن معلوم شود. هر گاهیکه دشمنی را در مقابلت می بینی که حراست و عساکر و حصون ها را به دور خود ازدیاد بخشید بدان که او بیشتر از آن از تو میترسد که تو از او می ترسی پس نلرز.

پس کوشش منفی اول که تحیید و یا ترساندن ابی طالب بود ناکام شد. پس رسول (ص) به دعوت خود ادامه دادند. کوشش منفی دیگر یا دوم کوشش ایست که در گذشت زمان و مکان متکرر است. و آن وسیله ای اعلام یامطبوعات بود. استخدام وسیله ای اعلام برای توقف دادن نشر اسلام در مکه. اعلام یا مطبوعات را چگونه استخدام کردند؟ آنرا در سه محور استخدام نمودند.

محور اول تشویه صورت داعیه بود در مقابل مردم. داعیه کیست؟ داعیه رسول الله (ص) است. کسی که دعوت را اعلان نموده است. پس صورت رسول (ص) ر اتشویه میکردند یعنی بد جلوه میدادند. جنگ اعلامی بسیار بزرگ. جنگ اعلامی به قیادت ولید ابن المغیره و ابی لهب و دیگران. توجه نمائید، این احتلاف بین قبایل مختلف بود برای جنگ با اسلام. ابولهب از بنی هاشم بود. و ولید ابن المغیره از بنی مخزوم بود. یعنی بنی هاشم بر عداوتِ خود بابنی مخزوم بود. ولی حالا برای جنگ اعلامی به ضد رسول الله (ص) پلان میسازند. چه کار کردند؟ مؤتمر یعنی کنفرانس گرفتند. کنفرانس بزرگان قبیله را در آن زمان. و واضح بود که ولید ابن مُغیره زعامت این کنفرانس را به عهده گرفته بود.

ولید گفت یا معشرَ قریش! اِنه قد حضر الموسم و اِنَّ وفودَ العرب ستقدم علیکم و قدسمعوا بِأمرِ صاحبِکم هذا (یقصد رسول الله (ص). فأجمِعوا فیه رعیاً واحداً و لا تختلفوا فیُکَذب بعضکم بعضاً و یرد قولُکم بعضُه بعضاً. یا معشر قریش موسم رسید است (یعنی موسم حج) موسم رسیده است و نمایندگان عرب نزد تان خواهند آمد. و آنها موضوع ای دوست تان را شنیده اند، مقصد اش رسول الله (ص) است. پس به رأی واحدی جمع شوید و اختلاف نکنید. تا یکدیگر تان را دروغگوی معرفی نکنید و سخن یکی تان سخن دیگر تان را نقض نکند. واضح است که ولید بن المغیره اسلام را باذکاوت محاربه میکند. میخواهد اقوال همه مردم را به قول واحدی جمع کند تا در کلام خود در باره ای رسول الله (ص) قانع کننده باشند. پس گفتند: پس یا ابا عبدالشمس تو برای ما بگو و رأیی را برای ما بده که همان را در باره اش به مردم بگوئیم. گفت بلکه شما بگوئید و من گوش میدهم. گفتند او را کاهن میگوئیم. شروع کردند در باره ای دروغ مناسب.

متوجه باشیم که آنها می دانند که چیزی را که میگویند درست نیست. و لاکن بر الله عز و جل دروغ افتراء مینمایند. پس گفتند کاهن می گوئیم، الولید بن المغیره زکی بود. گفت او کاهن نیست. من کُهان را دیده ام و او زمزمه و سَجع و شباهت صدای کُهان را ندارد. یعنی مردم قانع نمیشوند اگر بگوئید او کاهن است. فایده نمی کند، دروغ دیگری بگوئید. پس گفتند میگوئیم (مجنون) یعنی دیوانه است. گفت: مجنون نیست. واقعاً ما جنون را دیده ایم و به آن معرفت داریم. نه تَخَنُّقِ جنون را دارد و نه تُخالِج آن را و نه وسوسه ای آنرا. که در حقیقت همه ای این الفاظ صدق داشت. مهم این که این جنون نیست.

پس گفتند شاعر می گوئیم. گفت او شاعر نیست، شعر را با رِجز اش و قَریض اش و مقبوض اش و مبسوط اش می دانیم. یعنی ما تمام انواع شعر را می دانیم و لاکن او به تحقیق که شاعر نیست. گفتند پس او را ساحر یعنی (جادوگر) میگوئیم. گفت او ساحر نیست. ماسُحار و سحر ایشان را دیده ایم.

و او نه به نَفث ایشان است و نه به عُقَد یعنی پیچیده گی ایشان است. سبحان الله، نمیدانند چه کنند. از او پیروی کنید تا کامیابی دنیا و آخرت را بدست بیاورید. و لاکن عقل هایشان در این جنگ بسته شده بود. گفتند پس چه بگوئیم یا ابا عبدالشمس؟ نمیدانند چه بگویند. پس الولید ابن المغیره گفت، به کلام اش توجه کنیم، واللهِ که در گفتار اش شرینی است. و اصلاش عذق است. عذق یعنی درخت خرما. وفرع اش جَناة است. جناة یعنی چیزی که از ثمر گرفته شده است.

و شما در این (متوجه باشیم که این کلام الولید است) و شما در این اقوال تان چیزی نمی گوئید مگر آنچه که فهمیده می شود که باطل است. سبحان الله! و نزدیک ترین قول، نزديك ترین قول بخاطری می گوید که آن حقیقت ندارد. یعنی لاکن اگر چنین دروغ بزرگ را می گوئید، نزدیکترین قول اینست که بگوئید او ساحر است که قولی را آورده است که آن سحر است. یعنی سحر غیر طبیعی و سحر غیر تقلیدی است. که مردم را تنها از طریق نفث و عُقَد سِحر نمی کند لاکن (به کلام ولید) با کلامی که سِحر آمیز است سِحر می کند. بواسطه ای آن بین پسر و پدر اش و بین برادر و برادر اش و بین مرد و زن اش و بین مرد و عشیره یا قوم اش تفرقه می اندازد.

یعنی سبحان الله میداند که دروغ میگوید، بآنهم مردم را به دروغ تشویق میکند تا با دعوت محاربه کند. از این منهج برای محاربه با دعوت بسیار زیاد استفاده می شود. قول الله عزو جل نازل شد. ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا (١١) تهدید ترسناکی، ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا. وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا (١٢) وَبَنِينَ شُهُودًا (١٣) وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا (١٤) ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ (١٥) كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا (١٦) این کلام درباره‍ء الولید بن المغیره است. كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا (١٦) سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا. ببینید که تصویر حالت نفسی الولید بن المغیره راکه در آن بسر می برد نشان می دهد که چگونه فکر میکرد تا با دعوت محاربه کند. سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا (١٧) إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ (١٨) فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ (١٩) ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ (٢٠) ثُمَّ نَظَرَ (٢١) ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ (٢٢) جنگ سخت داخلی باخود بین علمداشتن اش

درباره ای حق و بین انکار اش از آن. این چنین مضطرب می باشد نفسیت یك کافر. پس نتیجه چه شد؟ ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ (۲۳) بعد از همه این تفکیر شدید و طویل، ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ (۲۳) فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ (۲۴) إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ (۲۵) و جزایش چه است؟ سَأُصْلِيهِ سَقَرَ (۲۶).

ترجمه: بگذار مرا باکسی آفریدم تنها. و دادم او را مال فراوان. و فرزندان حاضر شونده بمجالس. و وسعت دادم او را وسعت دادنی. باز طمع می کند که زیاده دهم. هرگز، هر آئینه او هست بآیات ما ستیزنده. تکلیف خواهم داد او را مشقت غیر قابل تحمل (۱۷) هر آئینه او تأمل و اندازه مقرر کرد.(۱۸) پس لعنت باد او را چگونه اندازه کرد. (۱۹) بار دیگر لعنت باد بر او چگونه اندازه کرد. (۲۰) باز در نگریست. (۲۱) باز رو ترش کرد و پیشانی درهم کشید. (۲۲) باز پشت گردانید و تکبر کرد. (۲۳) پس گفت نیست قرأن مگر جادو که از ساحران نقل کرده میشود (۲۴) نیست این قرأن مگر کلام آدمی. (۲۵) در خواهم آورد او را به دوزخ. (۲۶)

این امر از سنن الله عز و جل است که کافران مقابل دعوت ایستاد شوند در حالیکه می دانند که آن حق است بآنهم با قدرت کامل خود برضد آن می جنگند. طوري که ولید بن المغیره کرد وطوریکه ابولهب کرد و طوریکه بسیاری دیگران کردند مانند او. و سبحان الله با همه این آماده گی ها و با همه این کنفرانس بزرگ موفق نشدند. بخاطریکه الله عز و جل خود اش با آنها محاربه می نمود. امکانیاتِ اعلامی برای رسول الله (ص) نسبت به امکانیاتِ اعلامی برای کفار بسیار کمتر بود. و بآنهم به مردم می رسید. چرا؟ به بساطت بخاطر اینکه ایشان حق را میگفتند. و فرق بین حق و باطل بزرگ است. و این پیامیست برای تمام داعیان که سَطوتِ اعلامِ محاربین دعوتِ تان را به الله عز و جل شکست داده نمیتواند. وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ. و باید که نه پندارند کافران که ایشان پیش دستی کرده اند هر آئینه ایشان عاجز نتوانند ساخت. (الأنفال ۵۹).

پس محوری را که اهل باطل در جنگ اعلامی خود بر ضد رسول الله (ص) اختیار کردند تشویه صورت داعیه بود. تشویه صورت رسول (ص) بود.

محور دوم تشویهِ خود دعوت بود. تشویهِ اسلام. طعن در اصلِ اسلام که آن به چیز های خرافاتی دعوت می کند نه حقیقی. پس حتی اگر از جانبِ کسی اعتراضی برخود داعیه هم نمی بود، بر کلام داعیه اعتراض می کردند. یعنی اعلام در مکه یکبار گاهی به شخص رسول (ص) یا شخص داعیه ضربه می زد و گاهی هم به رسالت یا اسلام ضربه می زد.

چه می گفتند؟ می گفتند این جز از یك إفك یعنی دروغ نیست که او آنرا افتراء کرده است که دیگران در آن با او معاونت کرده است. و گفتند اساطیر الأولین یعنی قصه های گذشتگان است که او آنرا نوشته کرده است. و آن صبح و شب برایش إملا گفته می شود. یعنی از کتب مردمان اولین نسخ کرده است. سبحان الله با وجود این که می دانستند که ایشان (ص) بیسواد بودند. و خوانده نمی توانند و با وجودی که اول و آخر حیات ایشان را می دانستند و از مکه بسیار کم خارج می رفتند. و به تنهائی خارج نمی شدند. پس چطور همه ای این قرأن را آموختند. وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ (النحل۱۰۳) و هر آئینه ما میدانیم که کافران می گویند جز این نیست که می آموزد این پیغامبر را آدمی زبان کسی که نسبت میکنند بسوی او عجمی و این قرأن است زبان عربی واضح. (النحل ۱۰۳) طوریکه در درس گذشته بیان نمودیم ادعا کردند که رسول الله (ص) قرأن را نزدیك غلام یعنی بچه ای نصرانی آموخته اند. و طبعاً دروغ می گویند و می دانند که دروغ می گویند و لاکن آنها طوریکه الله عز و جل فرموده است، وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ. و انکار آن کردند از روی ستمکاری و تکبر و باور داشته بُوَد آن را دلهای ایشان. (النّمل ۱۴).

دیگر چه کردند؟ مفکوره ای تشویه توحید هم طعنی بود ازطرف ایشان به اصلِ پیام. طوریکه کمی قبل ذکر کردیم، گفتند: أَجَعَلَ الْآَلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ. آیا گردانید معبودان متعدد را یک معبود هر آئینه این چیزیست عجیب. (ص ۵) این صدای بلند باطل بالای افکار عوام تأثیر نمود. دیگر چه کردند؟ مفکوره ای بعثِ بعد از مرگ را هم تشویه کردند. وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ. و گفتند کافران با یکدیگر آیا دلالت کنیم شما را بر مردی که خبر میدهد به شما که چون پاره پاره کرده شوید تمام پاره پاره شدن هر آئینه شما در آفرینش نو باشید. (سباء ۷) تخیل کنید، اهل مکه ادعا می کنند که رسول الله (ص) دروغگو است. کسی را که خود شان صادق و امین مسما کرده بودند حالا می گویند که او دروغگو است. أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآَخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ. آیا بر بسته است بر خدا دروغ را یا با او جنونی هست بلکه آنانکه ایمان نمی آورند بآخرت در عقوبت باشند در گمراهی. (سباء ۸) اخلاقیات و طبایع این دین را تشویه کردند. یعنی مثلاً گفتند این دین بین مرد وزن اش و بین مرد و اهل اش جدائی می اندازد. و دینی نه آمده است که مردم را طوری جمع نماید و صفوف شان را وحدت ببخشد مثل دین اسلام. و لاکن اسلام میخواهد که مردم را براساسِ متینِ واحدی جمع نماید که همه ای اهل دنیا در آن یکسان باشند. و همان اساس عقیده باشد و قریش آن را قبول نمی کرد.

و اهل باطل دایماً چنین می کنند. همیشه اسلام را در ذات اش متهم می سازند. طوریکه یا صورت داعیه را تشویه می کنند یا صورتِ دین را. یعنی حالا مردمی را می بینیم که اسلام را متهم می کنند که دین ارهاب است. و هیچ دینی نه آمده است که به رحمت دعوت بدهد مثل دین اسلام. به جمود فکری آن را متهم می کنند. و هیچ دینی نه آمده است که به تفکر دعوت بدهد مثل اسلام. به

پسمانده گی عقلی آن را متهم می کنند. و هیچ دینی نه آمده است که به تَعَلُم و تَفَقُّه و آباد نمودن زمین دعوت نماید مثل دین اسلام.

محور سوم از محور های اعلام برای محاربه ای دعوت محورِ غیرِ مستقیم بود و لاکن آن بسیار مؤثر بود. این محور مردم را در باطل مشغول می ساخت. مشکل است بر قلبی که در باطل منشغل باشد که به دعوتِ اصلاحی یا به دعوتِ حق ملطفت گردد. مشکل است بر انسانی که در حیاتِ لهو و تَفاهَت (یعنی بیهوده گی) و انحلال غرق باشد که به دعوتِ جدی اهتمام بدهد. پلان قدیمی اهل باطل است که برای مردم فنون مختلفه ای از مُلهیات یعنی (خوشگذرانی) را پیش کنند تا مردم در آن زندگی کنند و هیچ وقتی و عقلی و قلبی برای آموختنِ این دین نداشته باشند.

مردی از کفارِ قریش به این پلانِ شیطانی ملطفت شد. کاری نمود که به اعلامِ مُضاد بر دین اسلام مسما شد. (مضاد یعنی برضد). اعلامِ مضاد غیرمستقیم که بطور مستقیم اسلام را طعن و بدگوئی نمی کرد. و رسول (ص) را طعن نمی زد و لاکن تنها به مردم مُشَهِیات و مُلهِیات را پیش می کرد تا مردم را متواصل شب و روز بیست و چهار ساعت مشغول بسازد. این مرد نضر بن حارث (لَعَنهُ الله) بود. ایساده شد و پلان خود را به قریش پیش کرد، گفت: یا مَعشَرَ قریش والله لقد نزل بکم أمراً ما أُتیتُم له بحیلةٍ بعد. قدکان محمدٌ فیکم غلاماً حدثاً أرضاكُم فیکم أصدقکم حدیثاً و أعظمکم أمانةً حتی إذا رأیتم في صِدغَیهِ شیب و جاءَکم بما جاءَکم به قلتم ساحر، لا والله ماهو بساحرٍ و قلتم کاهن لا والله ما هو بکاهن. و قلتم کاهن. نه والله او کاهن نیست. و قلتم شاعر لا والله ما هو بشاعر و قلتم مجنون لا والله ما هو بمجنون یامعشر قریش انظروا في شأنکم فإنه والله لقد نزل بکم أمراً عظیم.

ترجمه: یا معشر قریش والله موضوعی بالایتان آمده است که هنوز چاره ای برای آن نه یافته اید. محمد در بین تان پسر جوانی بود راضی ترین همه در میان تان، صادق ترین در سخن از همه در بین تان، و بزرگترین همه ایتان در امانت داری، تا که در شقیقه هایش موی سفید را دیدید و آورد برایتان

هر چه را که آورد، گفتید جادوگر است. نه والله او جادوگر نیست، وگفتید کاهن است، نه والله او کاهن نیست. متوجه باشیم که نضر بن حارث چطور صحبت می کند. مثل اینکه او از رسول (ص) دفاع می کند. میداند که آنچه را که آورده اند حق است و لاکن مکابره می کند (یعنی اسرار می ورزد). وگفتید کاهن است، نه والله او کاهن نیست. و گفتید شاعر است، نه والله او شاعر نیست. و گفتید مجنون است، نه والله او مجنون نیست. او معشر قریش به کار تان نظر بأندازید والله موضوع بزرگی بالایتان آمده است.

در مشکل بزرگی واقع شده است کسانیکه سد راه مردم می شوند در راه دعوت اصلاحی و خصوصاً اسلام. مشکل بزرگ این است که داعیان در راه الله عز و جل عادتاً دارای صورت های بسیار خوب می باشند که به اندازه ای زیادی برصورت اهل باطل تفوق می داشته باشند. در صدق، در امانت، در ادب در معامله، در مروءَت در اخلاق، تفوق در علم، حُسن در منطق. بسیار مشکل است بر مردم که در باره ای داعیه طعن و بدگوئي را قبول کنند. و هم چنان برایشان مشکل است که طعن را در پیغام هم قبول کنند. بخاطریکه پیغام با فطرت تمام مردم متوافق است. پس از حق به بیراهه کشیدن وسیله ای بود از وسایل کفر در حرب با اسلام.

چه کرد نضر بن حارث؟ نضر بن حارث به حیره رفت، در عراق که حوالی بیشتر از چهارده صد کیلو متر دور بود. جُهد بزرگی را بذل کرد تا به بِعثة در عراق در سر زمین اجنبی سفر کرد تا فن نوی را بیآموزد که توسط أن مردم مکه را گمراه نماید. نضر بن حارث پول و وقت و جهد و فکر خود را صرف می کند تا در دین الله سد راه مردم شود. (پول زیاد، میزانیات و بودیجه ای هنگفت را برای نشر برهنه گی و بی حیائی و دیوانگی صرف کرد. إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ. هر آئینه کافران خرج می کنند اموال خود را تا باز دارند مردمان را از راه خدا پس زود باشد که خرج کنند آنرا باز باشد آن خرج کردن پشیمانی برایشان

باز مغلوب شوند. (الأنفال ۳۶) نضر بن حارث قصه های پادشاهانِ فارس و قصه های رستم و اسفندیا ر وحکایات و روایات و قصه های جدید را آموخت. که در آن اشیاء تشویق کننده و هیجان انگیز و دلکش می بود که شهوات را برمی انگیخت. احیاناً در آن برهنگی می بود و احیاناً غموض یا ابهامات می بود. گاهی هم قصه ای جنگ می بود و گاه دیگر رومانس می بود. و گاهی هم کومیدی یا خنده دار می بود. پس در آن چیز های بود که تمام ذوق ها با آن موافق بود.

پس نَضر بن حارث به مکه عودت کرد. به زعم خود اش همراه با آن تنویر و تَطَور و تغییر و پیشرفت. برگشت تا مردم مکه را به تمدن فارس برابر بسازد. و فنِ مدرن را به مکه بیأورد طوریکه ادعا می کرد. بعداً شروع کرد به جنگ خود ضد رسول الله (ص). وقتیکه رسول الله (ص) در مجلسِ با معنی و محترم می نشستند که در آن ذکر الله را می کردند و به جنت اش رغبت می دادند و از دوزخ اش می ترسانیدند. نضر بن حارث نزدیك ایشان می نشست و با صحبت هَزلی (یعنی خنده دارِ) خود شروع می کرد و مردم را با روایات خود خوش می ساخت. و میگفت واللهِ محمد در صحبت بهتر از من نیست.

و نضر بآن اکتفاء نکرد بلکه مُطرب های رقاصه را خرید. یعنی به عوض این که مردم همه این بی شرمی ها را از خلالِ قصه ها و روایات اش تخیل کنند چرا آنرا بصورت عیان و بیان خود شان مشاهده نکنند. مانند ویدیو کلیپ در این زمان. همین که بشنوند که قلب مردی به اسلام میل پیدا نموده است مطرب ها و رقاصه ها را بالایش مسلط میکنند. تا او را از راه شنیدن کلام ایمان خارج نماید. به هر اندازه ایکه رسول الله (ص) کوشش می کردند به همان اندازه نضر بن حارث هم کوشش می کرد. یعنی در موسم های واضح که در آن وقت کوشش نمودنِ دعوت به دین می بود. مانند مثلاً موسم حج. در چنین موسم های دینی نضر بن حارث در ملهیاتِ خود (یعنی سرگرم نمودنِ مردم) بانشاط بیشتر کوشش میکرد. در باره ای او و أمثالش قولِ الله عز و جل نازل شد. وَمِنَ النَّاسِ مَنْ

يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ (۶) وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّى مُسْتَكْبِرًا كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ. و از مردمان کسی هست که می ستاند سخن بیهوده را تا گمراه کند مردم را از راه خدا بغیر علم و به تمسخر گیرد راه خدا را این جماعت ایشان راست عذاب خوار کننده. و چون خوانده شود برین شخص آیات ما رو بگرداند تکبرکنان گویا نشنیده است آن را گویا در هر دو گوش وی گرانی است پس خبر ده او را به عذاب درد دهنده. (لقمان ۶-۷) و اینطور اهل باطل جلب توجه میکنند. مردم را به لهو حدیث مشغول می سازند. و خصوصاً در اوقاتِ زیادتِ ایمان. پس باید واقعاتی را بفهمیم که از بعضی از ماپنهان مانده است. مثلاً فعالیت های رهیب اعلام (یعنی تلویون ورادیو) را بفهمیم که کاسه ای اعمالِ فنّ لهو و لعب در ماه رمضان در آن لبریز میشود که انسان را از هر چیز جدّی، دینی باشد یا غیر دینی در حیات از کار می کشد. برنامه های بیست و چهار ساعته، کانال های تلویزیونی بی شمار، تنوع بی سابقه در آنچه که پیشکش میشود. فلم ها، پارچه های تمسیلی، درامه ها ، آهنگها، ویدیو کلیپ ها، برنامه های سخن که آن را تاکشو مسما کرده اند، سپورت، و همه ای این در ماهِ رمضان. ماهِ روزه و قیام و قرأن و زکات و صدقه و در حالیکه مفروض آن است که این ماه از جدی ترین ماه هاست در طول سال. و اینکه یك مؤمن در این ماه وقت کافی نمی داشته باشد تا همه انواع مختلف طاعاتی را که می خواهد انجام بدهد. طوریکه این هم مفروض است که قلب مؤمن در این ماه در نرم ترین حالت و دارای بیشترین اطمئنان و ایمان و قرب به الله تعالی می باشد. شیاطین بسته شده اند، مساجد مملوء است. و اعوانِ خیر زیاد اند. این انقلاب ایمانی در قلب یك مؤمن چشمانِ اهل باطل را به خود ملطفت می سازد. پس با نَشاط و فعالیت بیشتر حرکت میکنند و جُهد خود را بر این ماه کریم تخصیص می دهند. و این از عاقل مخفی نیست و باید که اهل ایمان از پلان قدیمی و نو نضر بن حارث در حذر باشند که با گوش های خود آن را شنیده ایم و با چشمانِ خود آن را می بینیم.

موقف نضر بن حارث هم چنان بر ما تذکر می دهد آنچه را که یهود حالادر فلسطین می کند. یهود وقتیکه عاطفه و دلسوزی مردم را در مقابل انتفاضه مشاهده کردند و نزدیکی ایشان را به الله مشاهده کردند، و عملیاتِ استشهادی ایشان را مشاهده کردند و اسرارِ واضح ایشان را بر جهادِ فی سبیل الله مشاهده کردند. تمام این امور را مشاهده کردند. چه کردند؟ آنها بکلی طوری فکر کردند که نضر بن حارث فکر کرد. در همه کانال های تلویزیون و تقریباً در تمام اوقات روز فلم های برهنه ای جنسی را نشر کردند. بدون اشتراك و یاعضویتی. آنها می دانند که اگر جوانان بر این لغو حرام مشغول شود پس جای شك نیست که آنها از الله دور خواهند شد و اگر از الله دور شوند شکی نیست که آنها شکست خواهند خورد. پس با طریقه ای که نضر بن حارث با اسلام محاربه می کرد تا امروز تطبیق می شود و تا روز قیامت تطبیق خواهد شد. و صدق الله العظیم وقتیکه فرمود: أَتَوَاصَوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ. آیا با یکدیگر وصیت کرده اند بانکار بلکه ایشان گروه سرکش اند (الذاریات ۵۳)

احساس می کنم که من شما را معطل کردم. هنوز هم در خریطه ای اهل کفر بسیار چیز ها موجود است. آیا قریش در جنگ اش با دعوت مأیوس شدند؟ نه، هنوز در خریطه ای ایشان طرق زیادی برای محاربه مانده است. و طرق بسیار خبیث و بسیار شیطانی. بعد از این کوشش های ناکام شده اهل باطل دیگر چه کردند؟ چه پلان های را برای إنهای وجود اسلام در مکه طرح کردند و بعداً مسلمانان چگونه از عقیده ای خود دفاع کردند. و چگونه رسول الله (ص) اصحاب خود را بر ثبات تربیه نمودند. آن را انشاء الله در درس آینده خواهیم دانست. فسَتَذکُرونَ ما أقولُ لکُم و أُفَوِضُ أمری إلی اللهِ إن اللهَ بصیرٌ بِالعِبادِ و جزاکُمُ اللهُ خیراً کثیراً و الّسلام علیکم و رحمت الله وبرکاته.